

درباره سوسیال دمکراسی (۱) از منوچهر صالحی

پیشگفتار

مهدی ذوالفقاری دوست دوران کنفدراسیون من چند سال پیش، یعنی در دورانی که همسرم گابریله [1] با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می‌کرد و نگهداری و پرستاری از او به مضمون زندگی روزمره^۱ بدل گشته بود، از من خواست در سلسله بحث‌های رادیو پویا در رابطه با پدیده سوسیال دمکراسی شرکت کنم. در آن زمان به خاطر گرفتاری‌های طاقت‌فرسای زندگی روزمره از او پوزش خواستم و یادآور شدم که به دلیل وضعیت ویژه همسرم نمی‌توانم خود را برای شرکت در آن گفتگو آماده سازم.

از آن زمان چند سالی گذشت و چند ماه پیش دوستم مهدی دوباره به سراغم آمد و از من خواست درباره سوسیال دمکراسی با شنوندگان رادیو پویا سخن بگویم. این بار با گشاده‌روئی دعوت او را پذیرفتم.

«رادیو پویا» برایم لیستی از ۹ پرسش را فرستاد که می‌توانستم هر گونه که خود تشخیص می‌دادم به آن‌ها پاسخ دهم. برخی از کسانی که در همین رابطه با رادیو پویا به گفتگو نشستند، فقط در یک گفتار کوشیدند برداشت‌های خود از سوسیال دمکراسی را در اختیار شنوندگان رادیو پویا قرار دهند. من اما پس از پژوهش بیش‌تری درباره سوسیال دمکراسی دریافتم بهتر است به هر پرسشی پاسخی جداگانه و همه‌جانبه داده شود و در نتیجه روی‌هم در ۷ مصاحبه رادیوئی کوشیدم به آن ۹ پرسش پاسخ دهم.

از سوی دیگر بررسی‌هایم آشکار ساخت که سوسیال دمکراسی با آغاز سده ۲۱ در بسیاری از کشورهای اروپائی با بحران هویت و موجودیت دست و پنجه نرم می‌کند. به همین دلیل نیز در یک مصاحبه جداگانه «بحران سوسیال دمکراسی» در دوران کنونی را مورد بررسی قرار دادم.

در پایان نیز به این نتیجه رسیدم که متن مصاحبه‌ها را پیاده کنم. از آنجا که در مصاحبه‌ها گاهی به حاشیه رفته‌ام، کوشیدم آن حواشی را به متن نوشتاری نیافزایم. به همین دلیل کسی که متن مصاحبه‌ها را با متن نوشتاری آن مقایسه کند، به این توفیر پی خواهد برد.

امیدوارم انتشار این نوشتار گام کوچکی باشد برای شناخت بهتر جنبش سوسیال دمکراسی در جهان و ایران.

هامبورگ، ژوئن ۲۰۱۸

گفتاری درباره سوسیال دمکراسی

پرسش یکم: سوسیال دمکراسی یا به آن گونه که به فارسی برگردانده شده، «مردم‌سالاری اجتماعی» موضوع گفت و گوی ماست. قبل از این که نخستین سوال خودم را مطرح کنم، مایلم تعریف یا برداشت شما را از سوسیال دمکراسی همراه با نگاهی کوتاه و به اختصار به تاریخچه سوسیال دمکراسی در جهان و ایران داشته باشم.

بنا به پرسش شما نخست باید بدانیم سوسیال دمکراسی چیست؟ در جامعه فئودالی اروپا پیشه‌ورانی که در شهرها میزیستند، تولیدکننده ابزارهای صنعتی بودند. نخستین کشور اروپائی که توانست از جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری گام نهد، انگلستان بود. این روند به تدریج سبب نابودی پیشه‌وران شهرنشین شد، زیرا کالاهای دست‌ساز آنها نمی‌توانستند با تولیدات ماشینی کارخانه‌های صنعتی که در آغاز روند رشد خود بودند، رقابت کنند. در آلمان این روند ۱۰۰ سال دیرتر تحقق یافت و با صنعتی شدن جامعه آلمان، بیشتر پیشه‌وران این کشور هستی اجتماعی خود را از دست دادند و آن گونه که مارکس [2] و انگلس [3] در «مانیفست کمونیست» اشاره کردند، پرولتریزه شدند، یعنی از قشر میانی به قشر پائینی جامعه سقوط کردند.

جنبش سوسیال دمکراسی در اشکال گوناگون در سده ۱۹ هم‌زمان در چند کشور آغاز به رشد کرد. در انگلستان که کهن‌ترین کشور سرمایه‌داری مدرن است، نخست جنبش سندیکائی که آن را «ترید یونیون» [4] می‌نامیدند، به وجود آمد و در سال ۱۹۰۰ چند حزب کوچک سوسیالیستی با همکاری سندیکاها حزب کارگر را به وجود آوردند.

در فرانسه جنبش پرود^۱ نیست‌ها [5] پایه‌گذار احزاب چپ در این کشور بود. پرود^۱ در آثار خود مخالف استثمار انسان از انسان و همچنین سلطه انسان بر انسان بود. نزد او مالکیت نوعی دزدی بود. پرود^۱ همچنین هوادار تحقق سوسیالیسم بدون خشونت بود، یعنی سوسیالیسم

باید بنا بر اراده آزادانه کارگران تحقق می‌یافت. او همچون باکونین [6] مخالف هر گونه قهر دولتی و انحصار خشونت در دستان دولت بود.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، حزب کمونیست فرانسه رهبری جنبش چپ این کشور را در دست داشت. در کنار این حزب چند حزب کوچک سوسیالیست نیز وجود داشتند. این احزاب برای آن که به وزن اجتماعی خویش بی‌افزایند، در سال ۱۹۶۹ با هم وحدت کردند و حزب سوسیالیست فرانسه را به وجود آوردند. در سال ۱۹۷۱ فرانس میتران [7] که عضو این حزب بود، توانست با برخورداری از پشتیبانی حزب کمونیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود.

در سال ۱۸۴۸ انقلاب دمکراتیک سراسر آلمان را فراگرفت و انقلابیون امیدوار بودند بتوانند مناسبات سیاسی دمکراتیک را که در دیگر کشورهای اروپائی وجود داشت، در این کشور نیز بازسازی کنند. در بحبوحه انقلاب به ابتکار اشتفن بورن [8] که حروفچین چاپخانه بود، نخستین کنگره کارگران آلمان در برلین برگزار شد. شرکت کنندگان در این کنگره نخستین سازمان کارگری آلمان را به وجود آوردند که خود را «برادری کارگری» [9] نامید. اما شکست انقلاب ۴۹/۱۹۴۸ آلمان سبب شد تا جنبش کارگری نتواند آن گونه که ضروری بود، خود را سازمان‌دهی کند. در سال ۱۸۶۳ فردیناند لاسال توانست افکار عمومی را برای خواست‌های سندیکائی کارگران آلمان بسیج کند. به ابتکار لاسال در ۲۳ مه ۱۸۶۱ در شهر لایپزیک [10] «انجمن کارگری سراسری آلمان» [11] به رهبری او تأسیس شد. حزب سوسیال دمکرات آلمان در رابطه با تاریخچه پیدایش خویش این انجمن را نقطه آغاز جنبش سوسیال دمکراسی نامیده است. در برنامه این انجمن مبارزه برای تحقق حق رأی همگانی برای مردان و همچنین مبارزه با استثمار کارگران تدوین شده بود. دیگر آن که این انجمن خواستار تشکیل «انجمن‌های تولیدی» [12] بود که بر اساس آن کارگران می‌توانستند با برخورداری از پشتیبانی دولت شرکت‌ها و یا کارخانه‌های تولیدی تأسیس کنند.

پس از مرگ زودرس لاسال میان پیروان او اختلاف افتاد و در نتیجه برخی از آن‌ها به آوگوست ببل [13] و ویلهلم لیبکنشت پیوستند و در سال ۱۸۶۹ در شهر آیزناخ «حزب کارگری سوسیال دمکراسی» [14] آلمان را به وجود آوردند. در برنامه این حزب با الهام از اندیشه‌های مارکس و انگلس لغو جامعه طبقاتی گنجانده شد. همچنین در برنامه حزبی مطرح شد که سیستم تولیدی سرمایه‌داری در نهایت درهم خواهد

شکست و بنا بر قانونمندی تاریخ «دولت آزاد خلقی» [15] تحقق خواهد یافت.

در کنگره گُتا [16] که پس از تأسیس امپراتوری آلمان [17] در سال ۱۸۷۱ تشکیل شد، دو جریان سوسیال دمکراسی برای مقابله با سیاست سرکوب بیسمارک با هم ائتلاف کردند و «حزب سوسیالیستی کارگری» [18] آلمان را تشکیل دادند. اما از آنجا که سرمایه‌داران آلمان حاضر نبودند به سندیگاه‌های کارگری امتیازی دهند و خواهان سرکوب حزب سوسیالیستی کارگری بودند، بیسمارک از فرصتی که یک تروریست در اختیارش قرار داد، بهره گرفت و حزب سوسیال دمکرات را به اتهام دست داشتن در ترور امپراتور ویلهلم یکم [19] غیرقانونی کرد و با تصویب «قانون سوسیالیست‌ها» در ماه اکتبر همان سال سوسیال دمکرات‌ها و کارگران را سازمان و توده‌ای «بی‌وطن» نامید و احزاب چپ و سوسیالیست بنا بر آن قانون ممنوع و بسیاری از کوشندگان این سازمان‌ها دستگیر و زندانی شدند. البته حزب سوسیال دمکرات در این دوران کوشید با ایجاد باشگاه‌های ورزش ژیمناستیک، کودکان‌ها، کلوپ‌های شطرنج، کلاس‌های شبانه اکابر، کلاس‌های آموزش موسیقی و ... با وضع موجود مقابله و پیوند خود را با کارگران و هواداران خویش حفظ کند.

با این حال بنا بر قانون اساسی امپراتوری آلمان هر کسی می‌توانست به عنوان فرد در انتخابات مجلس رایش شرکت کند. به همین دلیل برخی از اعضای حزب سوسیال دمکرات که از سوی پلیس شناخته نشده بودند، توانستند در انتخابات مجلس رایش [20] که در سال ۱۸۹۰ برگزار شد، شرکت کنند و با به دست آوردن ۱۹٫۸٪ رأی پس از راه یافتن به مجلس رایش فراکسیون حزب سوسیال دمکرات را تشکیل دهند.

البته بیسمارک برای آن که کارگران را از پیرامون حزب سوسیال دمکرات پراکنده و امنیت را برای سرمایه‌داران آلمان تأمین کند، به‌عنوان نخستین دولت اروپائی قوانین بیمه بیماری و بیمه بازنشستگی را تصویب کرد.

حزب سوسیال دمکرات آلمان در اکتبر سال ۱۸۹۱ کنگره ارفورت [21] را برگزار کرد که در آن برنامه تازه‌ای تصویب شد. در این برنامه برای نخستین‌بار مارکسیسم به‌مثابه ایدئولوژی حزب پذیرفته شد. تا زمانی که مارکس و انگلس زنده بودند، رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان تحت تأثیر افکار آن دو قرار داشتند. پس از مرگ مارکس و انگلس و در آغاز سده ۲۰ دو گرایش متضاد در این حزب وجود داشت که یکی به

رهبری ادوارد برنشتاین [22] در پی تجدید نظر در اصول حزب سوسیال دمکراسی بود. جریان دیگر به رهبری روزا لوکزامبورگ [23] و کارل لیبکنشت [24] میخواست با بسیج توده‌ها انقلاب اجتماعی را در آلمان متحقق سازد. دیری نپائید که جریان چپ به حاشیه رانده شد و به همین دلیل از حزب سوسیال دمکرات انشعاب کرد و گروه اسپارتاکوس [25] را به وجود آورد. بازمانده‌های این گروه سپس با پیروی از مٌدل انقلاب اکتبر توانستند حزب کمونیست آلمان را بنیاد نهند.

چکیده آن که سوسیال دمکراسی از همان آغاز از یکسو به دنبال تحقق دولت دمکراتیک متکی بر عدالت و رفاه اجتماعی بود با هدف بهبود وضعیت زندگی تهی‌دستان و از سوی دیگر می‌پن‌داشت با آژیتاسیون [26] می‌توان سطح آگاهی طبقه کارگر را افزایش داد تا بتواند به ضرورت انقلاب اجتماعی پی برد. بنابراین در آغاز، تحقق انقلاب اجتماعی هدف اصلی جنبش سوسیال دمکراسی در اروپا بود.

در آغاز همه‌ی احزاب سوسیالیستی و سوسیال دمکرات اروپا دارای مواضع ضد سرمایه‌داری بودند و هدف آن‌ها دامن زدن به انقلاب اجتماعی بود تا بتوان سوسیالیسم را در کشورهای پیشرفته اروپا پیاده کرد. اما پس از آن که احزاب سوسیالیستی و سوسیال دمکرات اروپا توانستند پس از جنگ جهانی یکم به تدریج به قدرت سیاسی دست یابند، دریافتند که نمی‌توانند از یکسو با کسب اکثریت کرسی‌های پارلمانی دولت را رهبری کنند و از سوی دیگر علیه همان دولت برای تحقق انقلاب اجتماعی مبارزه نمایند. این تناقض سبب شد تا به تدریج سوسیال دمکرات‌ها پروژه انقلاب اجتماعی را کنار نهند و پروژه اصلاح تدریجی جامعه سرمایه‌داری را در دستور کار خود قرار دهند. از آن دوران به بعد احزاب سوسیال دمکرات اروپا با تدوین و پیاده کردن پروژه‌های مختلفی هم‌چون «حقوق شهروندی»، «حقوق بشر»، «برابری حقوقی زنان و مردان»، تقویت «نهادهای جامعه مدنی» و ... کوشیدند سپهر کارکردی دولت دمکراتیک را گسترش دهند و پروژه مناسبات سرمایه‌داری را که خواهان بازتولید ارزش اضافی است، با نیازهای انسان مدرن منطبق سازند، یعنی به این مناسبات چهره‌ای انسان‌دوستانه دهند.

ادامه دارد

مصاحبه با «راديو پویا»

msalehi@t-online.de

www.Manouchehr-salehi.de

Gabriele [\[1\]](#)

Marx [\[2\]](#)

Engels [\[3\]](#)

Trade Union [\[4\]](#)

Proudhonisten [\[5\]](#)

Bakunin [\[6\]](#)

François Mitterrand [\[7\]](#)

Stephan Born [\[8\]](#)

Arbeiterverbrüderung [\[9\]](#)

Leipzig [\[10\]](#)

Allgemeine Deutsche Arbeiterverein [\[11\]](#)

Produktivassoziationen [\[12\]](#)

August Bebel [\[13\]](#)

(Die Sozialdemokratische Arbeiterpartei (SDAP [\[14\]](#)

Der freie Volksstaat [\[15\]](#)

Gotha [\[16\]](#)

Das Deutsche Reich [\[17\]](#)

(Die Sozialistische Arbeiterpartei (SAP [\[18\]](#)

.Wilhelm I [\[19\]](#)

Reichstag [\[20\]](#)

Erfurt [\[21\]](#)

Edward Bernstein [\[22\]](#)

Rosa Luxemburg [\[23\]](#)

Karl Liebknecht [\[24\]](#)

Spartakus [\[25\]](#)

Agitation [\[26\]](#)